

# کلام

۱۴۷

ماهنامه داخلی، سال پنجم، شماره چهل و هفت، دی ماه ۱۴۰۳



- قرض الحسنه از نگاه پیامبر(ص) و امام صادق(ع) ● پویش تجلیل از مادران و همسران شهدا ● تا چه برآید از این تدبیرها
- داستان سرایی سازمانی ● سیر بی سلوک یک درونگرا در سازمانی برونگرا ● آفت «مجهول نویسی» در مکاتبات اداری
- عکس‌ها به ما سخن می‌گویند ● خاطره‌ای از دوران جنگ ● رویدادهای پیش‌بینی نشده
- نگرش تعیین می‌کند که در زندگیمان چه اتفاقی خواهد افتاد ● چرا باید کتاب بخوانیم؟
- چگونه صحبت کنیم تا روی دیگران اثر بگذاریم؟ ● قدر خرده‌نوشته‌هایمان را بدانیم ● چرخ خیاطی دوشیرنشان



# نگارخانه

۴۷

ماهنامه داخلی  
سال پنجم  
شماره چهل و هفت  
دی ماه ۱۴۰۳



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## صاحب امتیاز

صندوق قرض الحسنه شاهد

## مدیر مسئول

دکتر اسلام کریمی

## همکاران تحریریه در این شماره

ابراهیم محسنی

مریم احمدیان

فرهاد بوستانی

زهرا کرباسی

باران سعیدی

سیدناصر حسینی پور

فریبا رضوی

محمود گودرزی

مهسا نوش آبادی

رضا باقری

صابر کوه فر

حسین حسینی نژاد

## ویراستار

کبری سلیمانی پیشه‌وری

## گرافیک

حمیدرضا احمدی

## نشانی

تهران، خیابان گاندی جنوبی، خیابان بیست و یکم، پلاک ۲  
صندوق قرض الحسنه شاهد

## کدپستی

۱۵۱۷۸۶۴۸۱۱

## تلفن

۸۸۶۴۴۲۷۴، ۸۸۶۷۲۷۰۱

## دورنگار

۸۸۶۷۲۷۰۳

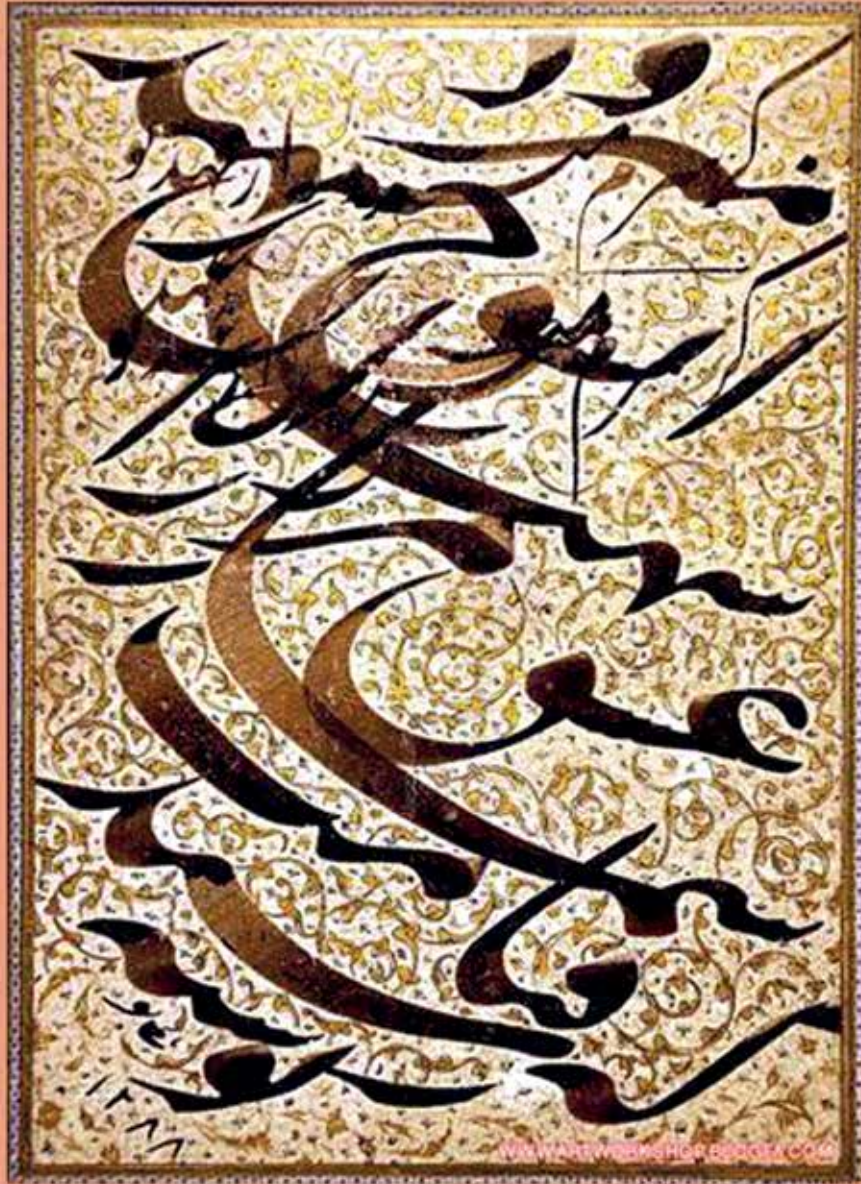
[https://t.me/sqsh\\_ir](https://t.me/sqsh_ir)

## ناشر

چاپ نارنجستان



- سخن مدیر مسئول / نقشه پرواز: از آرزو تا تحقق هدف / دکتر اسلام کریمی ..... ۶
- درباره این شماره ..... ۷
- قرض الحسنه از نگاه پیامبر(ص) و امام صادق(ع) ..... ۸
- ۹ اخبار صندوق** .....
- پویش تجلیل از مادران و همسران شهدا ..... ۹
- پویش سراسری «تبار ایثار»؛ تجلیل از ایثارگران، جانبازان و پدران شهدا در ۳۲ استان کشور ..... ۱۰
- پویش یلدا با شهدا ..... ۱۱
- اولین جلسه شورای راهبری صندوق قرض الحسنه شاهد ..... ۱۱
- تا چه برآید از این تدبیرها / ابراهیم محسنی ..... ۱۲
- سفر هرمزگان به روایت تصویر ..... ۱۳
- داستان سرایی سازمانی / مریم احمدیان ..... ۱۶
- سیر بی سلوک یک درونگرا در سازمانی برونگرا / فرهاد بوستانی ..... ۱۸
- گفت و گو / پروین اعتصامی ..... ۲۰
- آفت «مجهول نویسی» در مکاتبات اداری / زهرا کرباسی ..... ۲۱
- چرا باید کتاب بخوانیم؟ / مهسا نوش آبادی ..... ۲۳
- خاطره‌ای از دوران جنگ / پای که جا ماند / سیدناصر حسینی پور ..... ۲۵
- رویدادهای پیش‌بینی نشده / قوی سیاه / فریبا رضوی ..... ۲۷
- نگرش ما تعیین می‌کند که در زندگی‌مان چه اتفاقی خواهد افتاد / محمود گودرزی ..... ۲۹
- چگونه صحبت کنیم تا روی دیگران اثر بگذاریم؟ / رضا باقری ..... ۳۱
- قدر خرده‌نوشته‌هایمان را بدانیم / حسین حسینی نژاد ..... ۳۳
- چرخ خیاطی دوشیرنشان / صابر کوه‌فر ..... ۳۵
- عکس‌ها با ما سخن می‌گویند / باران سعیدی ..... ۳۷



سياه مشق نستعلیق / اثر میرزا غلامرضا اصفهانی /

## نقشه پرواز: از آرزو تا تحقق هدف

◀ دکتر اسلام کریمی

دکترای مدیریت منابع انسانی



۲. **قابلیت اجرا:** هدف باید چنان روشن باشد که گام‌های رسیدن به آن مشخص شود، در غیر این صورت، در حد یک خیال باقی خواهد ماند.

۳. **الهام‌بخشی و انگیزه‌آفرینی:** هدف باید درون انسان شعله‌ای از انگیزه و اشتیاق ایجاد کند. هدفی که قلب را به تپش درنیاورد، توان حرکت دادن پاها را نیز نخواهد داشت.

۴. **ایمان کامل:** نباید حتی لحظه‌ای در مسیر خود تردید کنید. ایمان به مسیر، انرژی پنهانی است که شما را در طوفان‌های زندگی به جلو می‌راند.

هیچ پروازی بدون نقشه دقیق و ایمان به مسیر ممکن نیست. هیچ موفقیتی بدون تعهد، تلاش و باور اتفاق نمی‌افتد. (لطفاً به نقشه و زندگی رضا علیپور، قهرمان سنگ‌نوردی جهان نگاهی بیندازید.)

زندگی کوتاه‌تر از آن است که در سرگردانی میان آرزوها سپری شود. خردمند کسی است که نقشه پرواز خود را ترسیم کند، مقصد را بشناسد، مسیر را مشخص کند و سپس با عزم و اراده‌ای استوار، پروازش را آغاز کند؛ پروازی که نه با بادهای موافق، بلکه با قدرت بال‌های اراده و تعهد به تحقق هدف، به اوج می‌رسد.

زندگی، سفری که نیازمند نقشه‌ای دقیق و شفاف است. نقشه‌ای که نه تنها مقصد را مشخص می‌کند، بلکه مسیر، ابزارها و انگیزه لازم را نیز در اختیارمان می‌گذارد. هر انسانی در اعماق وجودش آرزوهایی دارد، اما فقط آنان که آرزوهایشان را به اهدافی شفاف تبدیل می‌کنند، به حقیقت آن‌ها دست می‌یابند. آرزو همانند ابرهای سرگردان در آسمان است، اما هدف همچون ستاره‌ای است که راه را در تاریکی نشان می‌دهد.

هدف زمانی به قدرتی پیش‌برنده تبدیل می‌شود که بتوان آن را به روشنی برای کودک خردسالی توضیح داد، به گونه‌ای که او هم بتواند برای دیگری بازگو کند. پیچیدگی در بیان هدف، نشانه ابهام در مسیر است. وضوح در کلام، انعکاس وضوح در ذهن است. هر هدفی که نتوان بر کاغذ نوشت، گویی هنوز در ذهن شکل نگرفته است؛ آنچه نوشته نشود، نه تنها قابلیت سنجش ندارد، بلکه در مسیر فراموشی و کم‌رنگ شدن قرار می‌گیرد.

**هدف باید چند ویژگی بنیادین داشته باشد:**

۱. **وضوح:** اگر نتوانید هدف خود را به ساده‌ترین شکل توضیح دهید، یعنی هنوز به درستی آن را درک نکرده‌اید.

## درباره این شماره



۵. بیان اهمیت خواندن در رشد شخصی و به تبع آن، رشد سازمانی؛

۶. بیان اهمیت نوشتن و تأثیر آن بر رشد شخصی و سازمانی؛

۷. چاپ نکته‌هایی که مکاتبات اداری را ضعیف می‌کند و راه‌های پرهیز از خطاها در مکاتبات اداری؛

۸. انعکاس خاطراتی خواندنی از جنگ؛

۹. معرفی چند کتاب در زمینه افزایش دانش و توان مدیریتی؛

۱۰. معرفی کتاب‌هایی با هدف تأثیرگذاری بر مخاطبان از طریق افزایش مهارت سخنوری؛

۱۱. چاپ نمونه‌هایی از آثار گردآوری شده در کتاب‌های طلوع.

امیدواریم این موارد و موضوعات مشابه - که تأثیر بسزایی در رشد شخصی ما دارد - رضایت خاطر شما را فراهم کرده باشد و موجب شود تا گامی در جهت بهبود فعالیت‌های سازمانی خود برداریم.

در پایان، بخشی از مطالب مجله را به تجربیات ارزنده شما همکاران عزیز و اعضای گرامی خانواده‌تان اختصاص داده‌ایم. از این‌رو منتظر دریافت نوشته‌های شما برای چاپ در مجله هستیم.

همکاران گرامی اطلاع دارید که برای ارتباط مؤثر سازمانی تاکنون ۴۶ شماره مجله «طلوع حسنه شاهد» به صورت ماهنامه و دوماهنامه تهیه شده و در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. همکاران زیادی از استان‌ها و مراکز در تهیه محتوای شمارگان قبل مجله، همکاری داشتند که از همه آنان سپاسگزاریم.

اینک با هدف بهره‌برداری از فرصت‌های پیش‌رو، تصمیم بر این شده است که این مجله با نام «طلوع» در بخش عمومی به صورت ماهنامه و مطالب تخصصی در قالب گاهنامه منتشر شود.

تغییراتی در جهت کاربردی‌تر شدن مجله صورت گرفته که محور اصلی آن‌ها معطوف به رشد شخصی شما همکاران گرامی از مسیر درج مطالب متنوع و اثرگذار زیر است:

۱. داستان‌سرایی سازمانی به عنوان ابزار انتقال تجربه‌های حرفه‌ای برای رشد سازمانی همکاران؛
۲. چاپ نمونه‌هایی از داستان‌سرایی‌های سازمانی که در صندوق گردآوری شده است؛
۳. انتشار اخبار سازمانی؛
۴. انعکاس سفرهای استانی عضو محترم هیئت‌مدیره صندوق؛

## قرض الحسنه از نگاه پیامبر (ص) و امام صادق (ع)



### ۱. رسول خدا (ص) فرمود:

«من اقترض اخاه المسلم كان له بكلِّ درهم اقترضه وزن جبل احد من جبال رضوى و طور سيناء حسنات، و ان رفق به في طلبه، تعدى به على الصراط كالبرق الخاطف اللامع بغير حساب و لا عذاب؛ کسی که به برادر مسلمانش قرض بدهد، به اندازه هر درهمی که به او می‌دهد، به بزرگی کوه احد از کوه‌های رضوی و طور سینا، برای او پاداش‌هایی هست و اگر درباره گرفتن طلب خود با آن مؤمن، مدارا و رفاقت کند، همانند برق خیره‌کننده و درخشان، بدون حساب از روی پل صراط بگذرد.»

### ۲. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«من اقترض مؤمناً قرضاً ينتظر به ميسوره، كان ماله في زكاه، و كان هو في صلاة من الملائكة حتى يؤديه؛ کسی که به مؤمنی تا مدتی که او توان ادای آن را داشته باشد، قرض بدهد، مال او به عنوان زکات است (و ثواب زکات را دارد) و قرض دهندۀ تا هنگام ادای قرض، مورد درود فرشتگان است.»

### ۱. امام صادق (ع) فرمود:

«ما من مسلم اقترض مسلماً قرضاً حسناً يريد به وجه الله الا حسب الله له اجرها كحساب الصدقة حتى يرجع اليه؛ هر مسلمانى که برای رضای خدا به مسلمانى قرض الحسنه بدهد، حتماً خداوند پاداش آن را مانند پاداش صدقه دادن حساب می‌کند، تا هنگامی که آن قرض به او بازگردد.»

### ۲. امام صادق (ع) فرمود:

«مكتوبٌ على الجئة: الصدقةُ بعشر، و القرضُ بثمانية عشر، و انما صار القرض افضل من الصدقة لانه المستقرض لا يستقرض الا من حاجة، و قد يطلب الصدقة من لا يحتاج اليها؛ بر در بهشت نوشته شده: پاداش صدقه ده برابر، ولی پاداش قرض، هجده برابر است.» آن‌گاه فرمود: «پاداش قرض از این رو بر پاداش صدقه بیش تر است که قرض گیرنده جز از روی نیاز قرض نمی‌گیرد، ولی صدقه گیرنده گاهی با این که نیاز ندارد، صدقه می‌گیرد.»

«کسی که برادر مؤمنش بر اثر ناداری به او شکایت کند و او قرض الحسنه به آن برادر دینی ندهد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند.»





## پویش تجلیل از مادران و همسران شهدا

براساس مصوبه... هیئت مدیره صندوق قرض الحسنه شاهد، همزمان با ولادت حضرت فاطمه الزهرا(س) پویشی در تجلیل از ۱۵۳ مادر و همسر شهید (۴۱ مادر شهید، ۱۸ همسر جانباز متوفی و ۹۴ همسر شهید) به طور سراسری در ۳۲ استان کشور برپا شد. در این پویش‌ها، نمایندگان صندوق با حضور در منازل این عزیزان، ضمن عرض تبریک، از صبر و استقامت و ایثارگری‌های آنان تقدیر کردند.



تکریم از مادران و همسران شهید استان خراسان رضوی



تکریم از مادران و همسران شهید استان خراسان رضوی



تکریم از مادران و همسران شهید استان ایلام



تکریم از مادران و همسران شهید استان آذربایجان شرقی



## پویش سراسری «تبار ایثار»؛ تجلیل از ایثارگران، جانبازان و پدران شهدا در ۲۳ استان کشور



تکریم از پدران شهید و ایثارگران استان کردستان



تکریم از پدران شهید و ایثارگران استان کردستان



تکریم از پدران شهید و ایثارگران استان سیستان و بلوچستان



تکریم از پدران شهید و ایثارگران استان خراسان

همزمان با فرارسیدن روز پدر و سالروز ولادت باسعادت حضرت علی(ع)، صندوق قرض الحسنه شاهد در اقدامی سراسری و با هدف تجلیل از مقام شامخ ایثارگران، جانبازان و پدران معظم شهدا، پویش «تبار ایثار» را در ۳۲ استان کشور به اجرا درآورد.

در این پویش گسترده، مدیران و مسئولان صندوق قرض الحسنه شاهد با حضور در منازل این عزیزان، ضمن دیدار چهره به چهره، از فداکاری‌ها و ایثارگری‌های بی‌بدیل آنان تقدیر و تجلیل به عمل آوردند. این اقدام، نمایانگر ارادت و قدردانی عمیق صندوق قرض الحسنه شاهد نسبت به جامعه ایثارگری و خانواده‌های معظم شهدا بوده و در راستای پاسداشت مقام شامخ پدران و ایثارگران گرانقدر میهن اسلامی صورت گرفته است.

صندوق قرض الحسنه شاهد با اجرای پویش سراسری «تبار ایثار»، بار دیگر تعهد خود را به حمایت و تکریم جامعه معزز ایثارگران به اثبات رساند و نشان داد که قدردان ایثارگری‌ها و از خودگذشتگی‌های این قشر گرانقدر است.



تکریم از پدران شهید و ایثارگران استان قزوین



## پویش یلدا با شهدا در صندوق قرض الحسنه شاهد



و شهرستانی نهاد مقدس بنیاد و در محفلی نورانی، گرم و صمیمی و با حضور در منزل شهدای والامقام انجام گردید. این دیدارها که به یاد و نام شهدا با عنوان "یلدا با شهدا" برنامه ریزی شده بود، با حمایت‌های معنوی و همیشگی مدیرعامل و رئیس محترم هیأت مدیره صندوق جناب آقای دکتر اسلام کریمی با توجه به پراکندگی جغرافیایی اعضای جامعه هدف در استان‌ها توسط همکاران خدوم صندوق و روسای مناطق بصورت سراسری اجرا شد.

به گزارش روابط عمومی صندوق قرض الحسنه شاهد: در آستانه ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهراء (س) پویش "یلدا با شهدا" در مناطق ۳۲ گانه صندوق در کل کشور برگزار گردید.

به شکرانه تکریم از مادران و همسران شهدای والامقام پویش "یلدا با شهدا" در مناطق ۳۲ گانه صندوق در کل کشور توسط همکاران صندوق قرض الحسنه شاهد برگزار گردید. این پویش با دعوت و همراهی برخی از مسئولان استانی

## اولین جلسه شورای راهبری صندوق قرض الحسنه شاهد



- ۱- استفاده از مشاوره‌های علمی و تجربی حضار در جلسه
- ۲- پیشنهادات برای تعامل بیشتر با سایر نهادهای مالی و اقتصادی
- ۳- تقویت فرهنگ سازمانی و ارتقاء سطح کارایی

به گزارش روابط عمومی صندوق قرض الحسنه شاهد: اولین جلسه شورای راهبری صندوق با حضور اساتید و متخصصین دانشگاهی در سالن جلسات شهدای سلامت برگزار گردید.

در این جلسه دکتر اسلام کریمی مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره صندوق قرض الحسنه شاهد، به نقش کلیدی در مشاوره‌های استراتژیک و ارائه راهکارهای علمی در زمینه بازرگانی روندهای مدیریتی و مالی صندوق قرض الحسنه شاهد اشاره نمودند که برخی از محورهای کلیدی این جلسه عبارتند از:  
۱- برنامه‌ریزی برای توسعه خدمات مالی و تسهیلات قرض الحسنه  
۲- تحلیل و بهبود فرآیندهای موجود و نیز طراحی فرآیندهای چابک‌تر

## تا چه برآید از این تدبیرها

ابراهیم محسنی

را برعهده دارند - بازدیدهای استانی را در دستور کار مدیریتی خود قرار دادند. هم‌چنین به منظور شناخت از نوع مصارف وام‌های اعطایی، بررسی مشکلات سازمان و اعضای محترم صندوق - که سرمایه‌های اصلی هستند - موجب آن شد که عوامل اجرایی این بازدیدها از بالاترین سطح سازمانی یعنی هیئت‌مدیره نیز حضور داشته باشند. در هر سفر، رؤسای مناطق که هرکدام کوله‌باری از تجربه، شناخت و دانش و مهارت‌های حل مشکلات را در توشه خود دارند، در این راه همراه و همدم هستند. بدین ترتیب برای شناخت و اطمینان حاصل کردن از کارکرد صحیح ارکان سازمان، از همکاری تمام سطوح سازمانی، با به‌کاربردن بهترین و کم‌هزینه‌ترین روش‌ها بهره خواهیم برد.

ارکان هر مجموعه‌ای حکم چارچوب و استخوان‌بندی آن مجموعه را تشکیل می‌دهد. صندوق قرض‌الحسنه شاهد هم‌براساس اساسنامه ابلاغی بانک مرکزی، ارکانی دارد که در رأس آن، هیئت محترم امناء و در قاعده آن، بانکداران اجرایی یا به تعبیر دیگر، رابطین محترم قرار دارند. برای بهترین کارکرد این عناصر سازمانی، اطلاع از چگونه‌بودن حال و روز ارکان، از ابزارهای مهم راهبرد مدیریتی یک سازمان به‌شمار می‌رود.

از این‌رو، مدیرعامل محترم صندوق، جناب آقای دکتر کریمی، به منظور کسب اطلاعات و شناخت درخصوص عناصر تأثیرگذار سازمانی یعنی رابطین - که مهم‌ترین وظیفه یعنی مواجهه با خانواده معظم شهدا و ایثارگران



## سفر هرمزگان به روایت تصویر



جلسه با جناب آقای عطا ناوکی مدیر کل استان هرمزگان همراه با همکاران صندوق



نمای بیرونی صندوق شاهد



نمای داخلی صندوق شاهد استان هرمزگان  
با حضور همکار مدعو جناب آقای رستمی و همکاران استانی



نمای داخلی صندوق شاهد استان هرمزگان  
با حضور همکاران مدعو و همکاران استانی



دفتر بنیاد بندر لنگه، تقدیم هدیه به سرکار خانم رفسنجانی رابط محترم صندوق با حضور رییس شهرستان



دیدار با عضو محترم صندوق سرکار خانم آل سادات، شهرستان بندر لنگه



دفتر بنیاد شهرستان میناب  
تقدیم هدیه به رابط محترم آقای کبابی



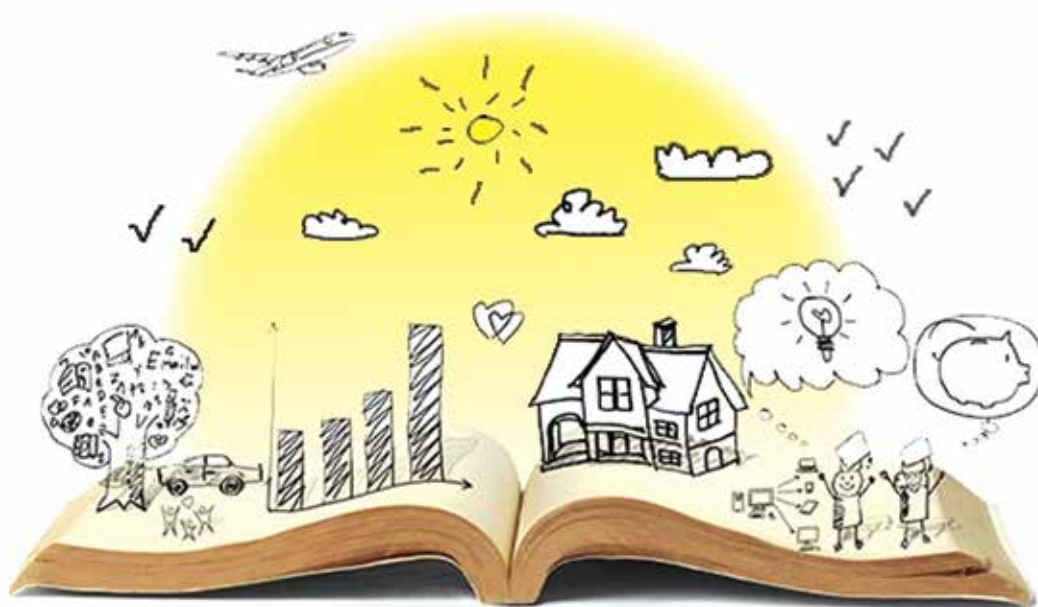
دیدار با عضو محترم صندوق سرکار خانم حاتمی گوربندی شهرستان میناب



دفتر بنیاد شهرستان حاجی آباد، رابط محترم صندوق سرکار خانم سلیمانی و رییس بنیاد شهرستان



دیدار با خانواده محترم جانباز متوفی سرکار خانم ستوده



داستان یکی از نخستین زاده‌های طبع و ذوق بشر و کهن‌ترین سند زندگی و دگرگونی‌های تفکر آدمیزاد است. پیدایش داستان، تاریخی معین و قطعی ندارد، اما می‌توان حدس زد که عمر آن با عمر آدمی برابر است. انسان از روزگاری که خود را شناخته، داستان ساخته، داستان گفته و داستان شنیده است و اگرچه نتوانسته همه راثبت و ضبط نماید، داستان خود از فرازونشیب اعصار، گذشته و سینه به سینه نقل شده تا به امروز رسیده است.

آدمی داستان را دوست دارد، با داستان، زیسته، می‌زید و خواهد زیست. داستان جاذبه‌ای دارد که در همه دوره‌های عمر از کودکی تا پیری، انسان را به سوی خود می‌کشاند. برگ برنده داستان، همین جاذبه جادویی آن است. آدمیزاد همان‌گونه که نمی‌تواند از سایه خود جدا شود، از شنیدن داستان هم نمی‌تواند بگذرد و آن را کلید گنجینه رازها و رمزهای کهن می‌داند. داستان، غذایی است که گرسنگی معرفتی انسان را رفع می‌کند و همان‌طور که یک‌بار غذا خوردن نیاز او را برای همیشه برطرف نمی‌کند و باید در طول زندگی به طور مستمر ادامه یابد، نیاز انسان به داستان نیز این چنین است. نوع و مضمون داستان هرچه باشد، هدف اصلی آن می‌تواند تربیت آدمی و سوق دادن وی به سوی کمال انسانی باشد.





## تعریف داستان

واژه داستان، مرکب از دو بخش «دا» و «ستان» است که «دا» به معنای آفریدن و «ستان» پسوند مکان و زمان است، بدین رو داستان «جا» و «گاه» آفریدن است. واژه story در انگلیسی برگرفته از history و histoire به معنای تاریخ است. این واژه ریشه در قرن ۱۳ دارد که به هر دو زبان فرانسه و لاتین مربوط می شود و به معنای تعدادی از رویدادهاست. در مطالعات داستان و داستان سرایی در طول سه دهه پایانی قرن بیستم، داستان به عنوان مجموعه ای از اقدامات انجام شده توسط افراد (تخیلی یا واقعی) و حالت های ذهنی آنان تعریف شده است که باید منطقی معنادار برای روایت کننده و مخاطبین آن دربرداشته باشد. داستان را می توان شامل یک مسئله، تلاش برای حل مسئله و درنهایت ارائه راه حلی برای آن دانست. داستان ها را به عنوان تجربه نیز تعریف می کنند و افراد را تجسم زنده داستان می دانند. ممکن است چندین نفر از یک رویداد مشابه، داستان های متفاوتی نقل کنند که بستگی به نحوه نگرش و موضوعات مورد توجه هریک دارد. تعاریف داستان به طور کلی در دو گروه قابل طبقه بندی می باشند. دسته نخست، تعاریفی هستند که بر مبنای اجزای داستان ارائه شده اند:

\* داستان، بیان علت یا شرح جزئی یک رویداد یا مجموعه ای از رویدادها، یک نثر یا حکایت افسانه ای است.

\* داستان شامل مجموعه ای از اقدامات و شخصیت ها و اهداف سازماندهی شده در قالب یک طرح می باشد که از دیدگاه داستان سراروایت شده و توضیحاتی جالب ارائه می نماید که توسط شنونده دریافت و درک می شود.

دسته دوم، تعاریفی هستند که کارکردهای داستان را مطرح می کنند:

\* داستان، یک بسته ساده برای سازماندهی انواع مختلف اطلاعات و دانش است.

\* داستان شامل حقیقتی توأم با احساس است که افراد را ترغیب به اقدام کرده و دنیای پیرامونشان را تغییر می دهد.

\* داستان، روشی قدرتمند برای ارائه و انتقال ایده های پیچیده و چند بعدی است.

\* داستان، نوعی آموزش همراه با سرگرمی است.  
\* داستان، مفهومی است که از طریق یک گروه اجتماعی منتقل شده و موجب شکل گیری روابط اعضای گروه می شوند.

\* داستان، کوچک ترین واحدی است که از طریق آن، انسان ها تجارب و دانش خود را درباره جهان منتقل می کنند.

برخی محققان میان داستان و روایت تمایز قائل شده اند. گروهی محتوای روایت را بیش از داستان می دانند و معتقدند داستان ها برای تبدیل شدن به روایت باید دارای طرح باشند (طرح یعنی راهی برای کنار هم قراردادن رویدادها به شکلی معنی دار). گروه دیگر خلاف این نظر را مطرح می نمایند و بخش توصیفی رویدادها را که دارای تأثیر احساسی است، روایت می دانند.

برخی نیز معتقدند که هیچ قانون خاصی برای ایجاد تمایز میان داستان و روایت یا داستان سرایی و روایتگری وجود ندارد. همچنین اجماعی درباره تفاوت بین داستان ها و روایت ها با ضرب المثل ها، افسانه ها، وقایع تاریخی و سایر اشکال مکتوب و شفاهی متون وجود ندارد.

واژه داستان و واژه های هم خانواده آن، یعنی روایت و حکایت، همگی ریشه در واژه های یونانی و لاتین با معنای آگاهی دانش و خرد دارند.

داستان سرایی سازمانی، مهدی شامی زنجانی، نرگس فرزانه کندی، نگاه دانش، ۱۳۹۳

## سیر بی سلوک یک درونگرا در سازمانی برونگرا

فرهاد بوستانی



### و اما اندکی تفصیل و اطناب مُمیل:

از آن جا که سخن گفتن، جان کندن و نوشی است همه زهر، و سکوت، جان پروردن و زهری است همه نوش، این نوشته را نوشته شخصی باید تلقی کرد که برای استخراج یکایک کلمات و عبارات از خزانه ذهن جان کنده و به ازای نگارش هر سطر، زهری بر خود خورانده است. حال او بسان روان نژندی است که در پی برخاستن از یک بیماری خودخواسته است؛ نوشتن را بهانه ستیز با زیستن کرده و حیات و ممانتش به دست کلمه افتاده است و حاشا که «نوشتن برای او حرزاندوه باشد» و برخلاف معمول منقول، بیرون جهیدن از صف مردگان. تو گویی با هر کلمه‌ای، زخمی ناسور بر جان می‌نشیند و انگشتان دست به جای گوهر جوهر، با خون آغشته می‌شود و سیاهی چشمان، همراه و همسو با سیاهه قلم فزونی می‌گیرد.

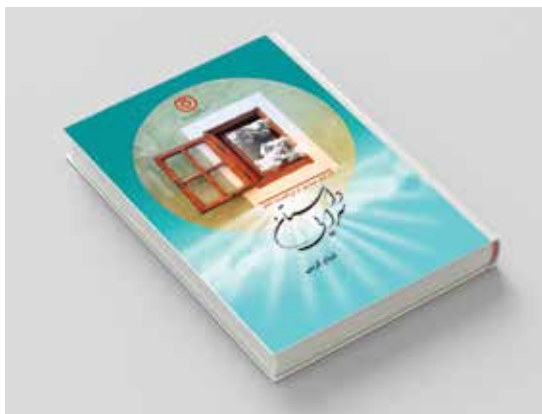
قلمی کردن برای من، معلق ماندن در برزخ میان خودابراگری و خودافشاگری است. قلم اقرانیوش مرا به مواجهه‌ای هولناک با روح خود فرامی‌خواند تا مگر از رهگذر و میانجی آن تاریکی درون، هر چند که بی‌نهایت است، با اندک روشنایی‌ای کاستی گیرد و البته جز این راهی به رهایی نیست و دریغ و درد که من در سرتاسر زندگی، ساکن و مقیم ماندگار این شام سیاهی بوده‌ام.

کم‌ترین تحریری از یک آرزو این است  
آدمی را آب و نانی باید و آن‌گاه آوازی  
در قناری‌ها ننگه کن در قفس تا نیک دریایی  
از چه رو در تنگناشان باز شادی‌های شیرین است  
کم‌ترین تصویری از یک زندگانی  
آب  
نان  
آواز

ور فزون‌تر خواهی از آن، گاه‌گه پرواز  
ور فزون‌تر خواهی از آن، شادی آغاز  
ور فزون‌تر باز هم خواهی، بگویم باز...  
(شفیعی کدکنی)

این شعر، به‌عنوان حسن مطلع، اگر نگوییم ایجاز مخل، مخلص همه احساسات و عواطف نسبت به این سازمان است. آری، صندوق شاهد به مثابه آب، نان، آواز.

در ابتدا دو جمله را در مقام وکیل مدافع این نوشته ناکام استشهداد و نقل قول می‌کنم: یکی جمله جان وردز ورت، شاعر انگلیسی که گفته است: «پیش از این که کالبدشکافی کنید، باید بکشید.» دیگری جان لاک، فیلسوف انگلیسی که می‌گفت: «برای سنجش عمق اقیانوس ابتدا باید طول ریسمان خود را بدانید.» و بشارت رمزگشایی آن نصیب اهل اشارت.



وانگهی، با عنایت به سخن عیسی مسیح که فرمود: «آنچه از دست رفت، ماند و آنچه ماند، از دست رفت.» از خویش می‌پرسم: «در این میان، چه‌ها از دست می‌رود و چه بر جای می‌ماند؟»

اگر اجزای یک داستان شخصیت، کشمکش، گره‌افکنی و تلاش برای گره‌گشایی آن باشد، برای داستان زندگی من، کشمکش اصلی همیشه بیم از دست رفتن انسان است؛ استحاله‌ای بطلی، آرام، تدریجی، محتمل و قریب‌الوقوع.

قصه من و صندوق شاهد، گاهی شبیه قصه‌ای می‌ماند که در ادبیات عرب مشهور است. شترسواری که برای دیدن معشوقه‌اش عزم سفر به شهری دیگر دارد، اما وجود بچه ناقه، پای رفتن از ناقه گرفته است. عشق یکی در پیش و عشق دیگری در پس و این دو چگونه باهم جمع‌شدنی است؟ لیکن، گویا، در عالم انسانی، اجتماع نقیضین محال نیست. با وجود این، اگر به قول داستایوفسکی: «جهنم، رنج ناتوانی از دوست داشتن است»، صندوق شاهد سراسر بهشت است و نیز، باز به قول او: «اگر برای زندگی آینده، هیچ خیری بالاتر، قوی‌تر، سالم‌تر و خوب‌تر از خاطره خوب نیست»، امید می‌برم که در خاطرات خوش و مقدس در این محضر، روزی کارگر و کارساز شود و به رستگاری و عاقبتی نیک پیوند خورد و دریچه‌ای به سوی ازدحام کوچه خوشبخت شود.

به تعبیر کازانتزاکیس: «تمام روح من، فریادی است و تمامی اثر من، تفسیر این فریاد.» کاش این نوشته نیز می‌توانست چنین باشد!

\* داستان سرایی، نشر لوح زرین، ۱۴۰۱

باری، در یکی دیگر از ایستگاه‌های زندگی و میانه عمر، به صندوق شاهد رسیده‌ام. دولت و اقبالی مغنم و نامنتظر دست داد تا با ظاهری پریشان و در هیئت درویشان، تشریف نقش خیال تجربه‌ای پرمایه بر لوح زندگی خوش نشیند. در همین ابتدا، اقرامی کنم که در این نوشته، اتفاقی نمی‌افتد و برای مقصد من به طور کلی، رویدادها اهمیت چندانی ندارد. بیرون با همه عظمت و وسعتش، دستمایه حال درونی است و در دادوستد و تعامل و تعامل آفاق و انفس، تکمیل‌گری و تغذیه‌شان از یکدیگر برای ام اصالت با درون است؛ از این رو، داستان من داستان ارتباط با جهان رنگارنگ و توبرتوی درون انسان‌هاست و چون رنج را پنجره و قطب‌نمای شناختشان می‌دانم، بسان یک رنج‌نگار و رنج‌پژوه، تلاش ترد و شکننده‌شان را برای به دوش کشیدن بار هستی، هرروزه، به تماشا نشسته‌ام.

هریک از همکاران خود را، به تعبیر اریک فروم، قهرمان نمایشنامه زندگی خود می‌بینم و واقعیت هم همین است که هر انسانی قهرمان نمایشنامه‌ای است و از لسان او نقل می‌کنم: «در این جا ما با کسانی سروکار داریم که با مجموعه‌ای از استعدادها و توانایی‌ها خلق می‌شوند، ولی اغلب شکست می‌خورند و زندگی‌شان تلاشی دایمی است برای بیرون آوردن محصولی ارزشمند از دل این استعدادها. حتی اگر به پیش‌پافتاده‌ترین افراد هم طوری نگاه کنیم که او هم موجود زنده‌ای است که به دامن دنیا پرتاب شده، جایی که نه مطلوب او بوده و نه آن‌جا را می‌شناخته و دارد می‌جنگد تا به هر شکلی از میان این گرفتاری‌ها، راهش را باز کند، تا حد زیادی آدم جالبی به نظر می‌رسد.»

سال‌هاست که این مکاشفه روحانی و نگاه به‌غایت انسانی اریک فروم را پیش چشم داشته‌ام که می‌توان این منظر متعالی را مانیفست هر جمع و جماعت و اجتماعی دانست. آری، هرکدام از ما، همچون درختی خمیده و ناراست، با امیدهای زودشکن و نومیدی‌های آرزوهای دورخیز، با پنجه‌انداختن بر هرچه هست، راه خود را به سوی خورشید باز می‌کند و در آغوش شعاع آن پهلوی و آرام می‌گیرد.



## گفت و گو

پرورین اعتصامی

نخودی گفت لویائی را ..... کز چه من کردم این چنین، تو دراز  
گفت ما هر دو را باید پخت ..... چاره‌ای نیست بازمانه بساز  
رمز خلقت به ما گفت کسی ..... این حقیقت، مپرس ز احل مجاز  
کس بدین رنگه ندارد راه ..... کس درین پرده نیست محرم راز  
به درازی و کردی من و تو ..... تهنه قدر چرخ شعبده باز  
هر دو روزی در او فتمیم به دیک ..... هر دو کردیم جفت سوز و کداز  
توان بود با فلک گستاخ ..... توان کرد بھر گیتی ناز  
سوی مخزن رویم زین مطبخ ..... سر این کیسه کردد آخر باز  
برویم از میان و دم نزنیم ..... بخور و شیم لیک بی آواز  
این چه خامی است چون در آخر کار ..... آتش آمد من و تو را دمساز  
گرچه در ز جتیم باز خوشیم ..... که به ما نیز خلق راست نیاز  
دهر بر کار کس نپر دازد ..... هم تو بر کار خویشتن پرداز  
چون تن و پیرهن نخواهد ماند ..... چه پلاس و چه جامه ممتاز  
ماکز انجام کار بی خبریم ..... چه توانیم گفتن از آغاز



## آفت «مجهول نویسی» در مکاتبات اداری

زهرا کرباسی



کار بیهوده‌ای است، بلکه ایجاب می‌کند از کلمات و عبارات زشت و مجهول‌الهیوه‌ای از قبیل «توسط، به وسیله، از سوی و از جانب» هم استفاده کنیم. حالا برای روشن شدن موضوع، فرض کنید در آینده‌ای بسیار بسیار دور، در رساله‌ای راجع به زبان‌های باستانی و منسوخ جمله‌ای آمده باشد - زبانمان لال - به این شکل که: «کارمندجماعت سرانجام زبان فارسی را به کلی مضمحل کرد.»

فاعل یا عامل این جمله «کارمندجماعت» است، فعلش «مضمحل کرد» است که به صورت معلوم آمده و مفعولش «زبان فارسی» است. همه چیز معلوم و معین است. هیچ اشکالی هم ندارد. این نوع جمله‌ها به طور طبیعی مال وقتی است که فاعل یا عامل معلوم و مشخص است. وقتی می‌گوییم «مضمحل کرد» یعنی وجه معلوم فعل را به کار می‌بریم. طبیعی است که باید عامل یا فاعل را هم بشناسیم.

لطفاً به این جمله‌های «من درآوردی» ولی آشنا (که برخلاف آنچه در ابتدای داستان‌ها نوشته می‌شود، شباهتشان با جمله‌های واقعی خبری اصلاً تصادفی نیست) توجه بفرمایید:

۱. طرح ملی پیشگیری از آلودگی هوا به وسیله وزارت بهداشت تدوین می‌شود.

۲. تا پایان برنامه سوم از سوی شهرداری تهران احتمالاً هفده دستگاه اتوبوس دودزا از شبکه اتوبوسرانی خارج خواهد شد!

این جمله‌ها البته هر نوع تأثیر و کارایی خود را در اثر کثرت استعمال از دست داده‌اند، اما هنوز یک خاصیت مشترک دارند که به موضوع کارگاه ما مربوط می‌شود؛ این خاصیت مشترک این است که فعل‌های آن‌ها در شکل مجهول به کار رفته‌اند. ما می‌خواهیم بگوییم که وقتی می‌شود خیلی از جمله‌ها را به صورت معلوم نوشت، استفاده از شکل مجهول نه تنها به خودی خود



مشروح و جالبی در کتاب غلط‌نویسیم آمده است؛ از همه جالب‌تر این است که به عقیده مؤلف این کتاب، تمام مصیبت‌های مجهول‌نویسی و شیوع آن حروف اضافه بی‌ریخت، زیر سر ترجمه‌های تحت‌اللفظی دهه‌های اخیر است؛ انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها اگر موضوع صحبت مثلاً تاریخ آمریکا باشد، می‌توانند بنویسند: «آمریکا در جنگ جهانی دوم، مردم هیروشیما را قتل عام کرد.» اگر صحبت از تاریخ هیروشیما باشد، می‌توانند بنویسند: «مردم هیروشیما در جنگ جهانی دوم توسط آمریکا قتل عام شدند.» برای این‌ها راه سومی وجود ندارد که ضمن حفظ اهمیت مردم هیروشیما، بتوانند جمله را معلوم بنویسند، یعنی نمی‌توانند بنویسند: «مردم هیروشیما را آمریکا در جنگ جهانی دوم قتل عام کرد.» علتش این است که در این زبان‌ها چیزی معادل «را» وجود ندارد، بنابراین راهی جز نوشتن به صیغه مجهول ندارند. ولی ما مجبور نیستیم که از زبان آن‌ها عیناً «گرفته‌برداری» کنیم. [پس می‌بینید که ما ایرانیان - جز نفت و خونگرمی و مهمان‌نوازی - حتی در زبان مادریمان هم چیزی داریم که خارجی‌ها ندارند. لطفاً از این امکانات خوب استفاده کنیم.]

برگرفته از کتاب به زبان آدمیزاد، رضا بهاری، نشرنی، چاپ دوم، ۱۳۹۶.

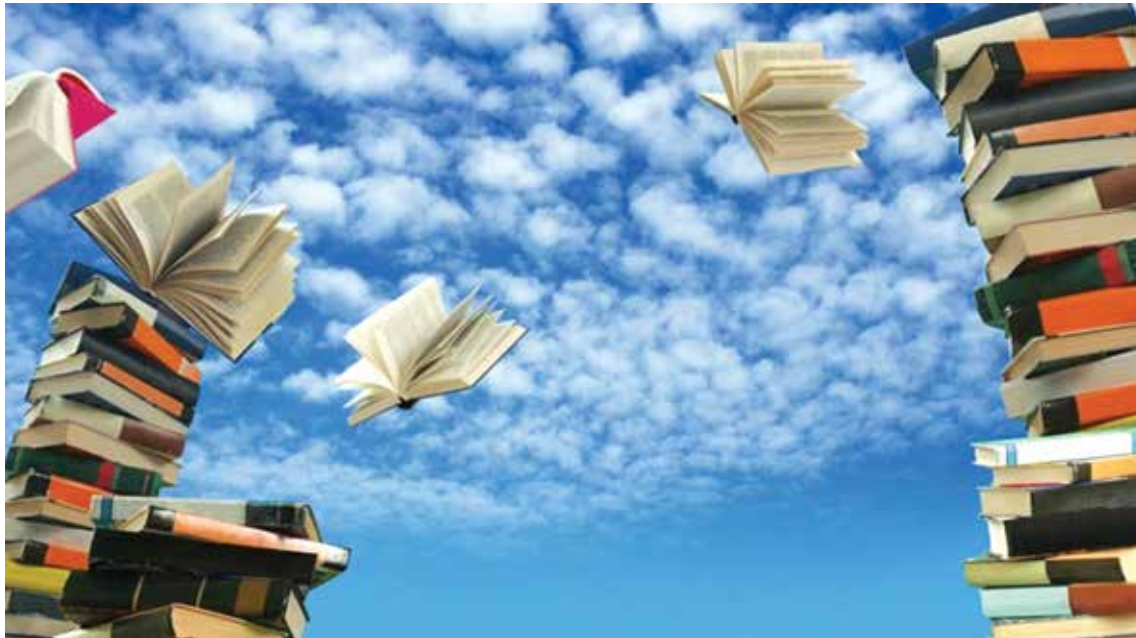
اما صورت مجهول این فعل «مضمحل شد» است. حالا ببینیم که این شکل به چه دردی می‌خورد؟ می‌گویند صورت مجهول فعل را آدمیزاد برای مواردی اختراع کرده است که فاعل یا عامل مهم نباشد یا اصلاً به ما مربوط نباشد یا عملاً نخواهیم که معرفی‌اش کنیم. مثلاً وقتی بگوییم سرانجام زبان فارسی «مضمحل شد» منظورمان این است که خبر بدهیم روزگاری زبانی بود که حالا متأسفانه دیگر خبری از آن نیست یا این‌که عمداً می‌خواهیم عامل این اضمحلال یعنی «کارمندجماعت» را لو ندهیم تا مبادا به لعنت تاریخ یا بهتر بگوییم تاریخ ادبیات، گرفتار شود.

با این تفصیل، اگر ضمن استفاده از صیغه مجهول فعل، عامل یا فاعل را هم معلوم کنیم؛ مثلاً بگوییم که: «زبان فارسی توسط کارمندجماعت مضمحل شد»، درواقع به قول حکما نقض غرض کرده‌ایم. کسانی شاید استدلال کنند که خوبی نوشتن به شکل مجهول این است که می‌توانیم جمله را با موضوع اصلی متن یعنی با «زبان فارسی» شروع کنیم. به عبارت دیگر، این‌ها می‌گویند که خوب نیست در متنی که یکسره به اوضاع و احوال زبان فارسی مربوط می‌شود، جمله‌ای را با «کارمندجماعت» که فرع قضیه است، شروع کنیم. بنابراین فرم مجهول (زبان فارسی توسط کارمندجماعت مضمحل شد) را به فرم معلوم (کارمندجماعت زبان فارسی را مضمحل کرد) ترجیح می‌دهند. این‌ها در مورد اهمیت دادن به موضوع اصلی و نشان دادن آن در اول جمله حق دارند، اما لازم نیست که برای رفع این مشکل به مجهول‌نویسی پناه ببرند؛ می‌توانند ضمن حفظ اهمیت موضوع اصلی، جمله‌شان را چنین بنویسند: «زبان فارسی را سرانجام کارمندجماعت مضمحل کرد.»

یا اگر در مواردی خیلی دلشان خواست یا صلاح دیدند که از فعل مجهول استفاده کنند، لاقلاً بنویسند «... به دست کارمندجماعت مضمحل شد» که طبیعی‌تر است و قشنگ‌تر و در نوشته‌های خوب فارسی هم سابقه دارد. به هر حال در این باره و به خصوص در مورد راه‌های اجتناب از اضافات بی‌ریختی از قبیل: «به وسیله»، توسط و از سوی» در زبان ذاتاً خوش‌ریخت فارسی، مطالب

## چرا باید کتاب بخوانیم؟

مهمسا نوش آبادی



### ۱. افزایش دانش

با خواندن کتاب‌ها، مقالات و منابع مختلف، اطلاعات و آگاهی خود را دربارهٔ موضوعات مختلف افزایش می‌دهید. این دانش به شما کمک می‌کند در موقعیت‌های مختلف بهتر عمل کنید.

### ۲. بهبود تمرکز و توجه

هنگام خواندن، مغز شما مجبور است تمرکز بیشتری کند. این تمرین باعث می‌شود که در زندگی روزمره نیز بتوانید توجه و تمرکزتان را بهبود دهید.

### ۳. تقویت توانایی‌های تفکر انتقادی

خواندن به شما کمک می‌کند مسائل را از زوایای مختلف ببینید و تحلیل کنید. آن را نقد کنید و به محاسن و معایب موضوع بیشتر توجه کنید.

### ۴. گسترش دامنه لغات

با خواندن کتاب‌ها و مقالات جدید، با کلمات و عبارات جدید آشنا می‌شوید. این دایره لغات گسترده کمکتان می‌کند که در مکالمات و نوشتار، بهتر عمل کنید.

این روزها خواندن‌های عمیق کم‌رنگ شده است. بیش‌تر در فضای مجازی گشت می‌زنیم و چیزهای نه چندان مفید، به خورد ذهنمان می‌دهیم. به همین دلیل سلیقه‌مان در انتخاب منابع بهتر افت کرده است. بیش‌تر حاضر خور شده‌ایم و چیزهایی را می‌خوانیم که به هیچ وجه به آن‌ها نیاز نداریم. البته هستند کسانی که از خود مراقبت می‌کنند و هر چیزی را نه می‌خوانند و نه فوراً می‌کنند.

توجه به مزایای خواندن، شاید کمک کند تا به خواندن عمیق که توأم با درک مطلب است، توجه کنیم و در طول شبانه‌روز، وقتی برای خواندن چیزهایی که به آن‌ها نیاز داریم (چه مکتوب و چه دیجیتال) اختصاص دهیم. بدون خواندن، نه خودمان رشد می‌کنیم و نه جامعه. خواندن، علاوه بر آنکه به تقویت نوشتن کمک می‌کند، یک فعالیت اساسی است که تأثیر عمیقی بر جنبه‌های مختلف زندگی می‌گذارد. مزایای خواندن بی‌شمار است. در زیر به تعدادی از آن‌ها اشاره شده است:



#### ۵. بهبود مهارت نوشتاری

مطالعه سبک‌های نوشتاری مختلف به شما ایده‌هایی درباره نوشتن می‌دهد و می‌تواند به بهبود کیفیت نوشتارتان کمک کند.

#### ۶. کاهش استرس و اضطراب

خواندن رمان، داستان و کتاب‌های آرامش‌بخش می‌تواند به کاهش استرس کمک کند و شما را از فشارهای روزانه دور کند.

#### ۷. افزایش تخیل و خلاقیت

مطالعه کتاب‌های تخیلی و داستانی، به تحریک خلاقیت و تخیل کمک می‌کند و شما را به دنیای جدیدی می‌برد.

#### ۸. تقویت حافظه

برای به خاطر سپردن جزئیات داستان‌ها و اطلاعات کتاب‌ها، مغز شما به تمرین حافظه نیاز دارد. این تمرین‌ها به تقویت حافظه کمک می‌کند.

#### ۹. بهبود مهارت‌های گفتاری و ارتباطی

با گسترش دایره لغات و افزایش دانش، بهتر می‌توانید با دیگران ارتباط برقرار کنید و با اعتماد به نفس بیشتری سخن بگویید.

#### ۱۰. آشنایی با فرهنگ‌ها و دیدگاه‌های مختلف

خواندن کتاب‌های نویسندگان مختلف از فرهنگ‌ها و نقاط مختلف جهان، به شما این امکان را می‌دهد که با دیدگاه‌ها و باورهای متنوعی آشنا شوید.

#### ۱۱. افزایش همدلی و درک احساسات دیگران

خواندن داستان‌ها و زندگینامه‌ها به شما کمک می‌کند که احساسات و دیدگاه‌های دیگران را بهتر درک کنید و همدلی بیشتری پیدا کنید.

#### ۱۲. بهبود کیفیت خواب

خواندن قبل از خواب می‌تواند به عنوان یک روش آرامش‌بخش عمل کند و به بهبود کیفیت خواب شما کمک کند.

#### ۱۳. ایجاد هدفمندی و انگیزه در زندگی

خواندن کتاب‌های موفقیت و خودیاری می‌تواند انگیزه و هدفمندی بیشتری به زندگی شما ببخشد.

#### ۱۴. تقویت قدرت تحلیل و پردازش اطلاعات

خواندن مقالات علمی و منابع پژوهشی به شما کمک می‌کند تا قدرت تحلیل اطلاعات و داده‌ها را افزایش دهید.

#### ۱۵. افزایش اعتماد به نفس

با کسب دانش و مهارت‌های جدید از طریق مطالعه، اعتماد به نفس بیش‌تری در مواجهه با مسائل زندگی پیدا خواهید کرد.

#### ۱۶. یادگیری مهارت‌های جدید

کتاب‌ها منابعی غنی از اطلاعات درباره موضوعات مختلف هستند و با خواندن آن‌ها می‌توانید مهارت‌های جدیدی یاد بگیرید.

#### ۱۷. کاهش خطر ابتلا به بیماری‌هایی مثل آلزایمر

مطالعه می‌تواند به کاهش خطر ابتلا به آلزایمر کمک کند و سلامت فرد را حفظ کند.

#### ۱۸. صرفه‌جویی در وقت و هزینه‌های آموزشی

مطالعه منابع معتبر می‌تواند به شما کمک کند تا به طور خودآموز موضوعات جدیدی یاد بگیرید و در وقت و هزینه‌های آموزشی صرفه‌جویی کنید.

#### ۱۹. افزایش انعطاف‌پذیری ذهنی

با خواندن داستان‌های متنوع و دیدن دنیا از زوایای مختلف، ذهن شما انعطاف‌پذیرتر می‌شود و بهتر می‌توانید با تغییرات کنار بیایید.

#### ۲۰. سرگرمی و لذت بردن از اوقات فراغت

خواندن یک کتاب خوب یا داستان جذاب می‌تواند راهی عالی برای گذراندن اوقات فراغت و لذت بردن از زندگی باشد. هریک از این مزایا، خواندن را به فعالیت باارزش و تأثیرگذاری در زندگی تبدیل می‌کند که می‌تواند نقش مهمی در بهبود جنبه‌های مختلف شخصیت و زندگی فرد ایفا کند. به احتمال زیاد شما هم مزایای دیگری برای خواندن برخواهید شمرد.





## خاطره‌ای از دوران جنگ پایی که جا ماند

سیدناصر حسینی پور



شدم، گزارش دیده‌بانی‌ام را از زندان‌های عراق بنویسم. این گزارش، خاطرات روزانه‌ام شد. دوماه از اسارت‌م گذشته بود که عراقی‌ها خبر آزادی اسرای معلول و مجروح را دادند. از همان روز تصمیم گرفتم خاطرات دوماه گذشته را با یک کد و یا چند کلمه کوتاه بنویسم و نکاتی را که احتمال می‌دادم در عراق کار دستم می‌دهند، با رمز بنویسم و در لوله عصایم جاسازی کنم. فکر می‌کردم به زودی آزاد می‌شوم و خاطرات همین دوماه را براساس آن کلمه‌های کوتاه می‌نویسم، اما خبری از آزادی اسرای معلول و مجروح نشد. دوماه‌ونیم بعد دوباره عراقی‌ها از قول وزرای خارجه ایران و عراق در ژنو، گفتند: «به زودی مبادله اسرای بیمار و معلول انجام می‌شود!» من هم هر روز با سختی‌هایی که داشت، خاطرات و اتفاق‌های جالب را ثبت می‌کردم. این تاریخ‌ها و کدها را روی زورق سیگار، کاغذ سیمان و یا حاشیه روزنامه‌های عراق می‌نوشتم و در لوله عصایم جاسازی می‌کردم.

جنگ آن قدر طول کشید تا بزرگ شدم. چهارده‌ساله بودم که به جبهه رفتم. به واحد تخریب علاقه داشتم، به همین خاطر تخریبچی شدم. بعدها آمدم به واحد اطلاعات و عملیات. شانزده‌ساله بودم که در آخرین روزهای جنگ در جزیره مجنون به اسارت عراقی‌ها درآمدم. آن روز در پاتک عراق راهنما و بلدچی گردان ویژه شهدا بودم. اسیر که شدم، شاهد وقایع تکان‌دهنده و دردآوری بودم. قبل از اسارت در واحد اطلاعات دیده‌بان بودم. کارم رصدکردن خطوط دشمن، ثبت دقیق تحرکات، فعل و انفعالات و عبور و مرور خودروهای دشمن برحسب روز، ساعت و دقیقه بود. از همان روزهای اول اسارت‌م سعی کردم دیده‌بان اتفاقات و حوادث ماندگار و درس‌آموز اسارت باشم. دیگر نیازی به دوربین و دکل نبود! بالای دکل فقط با دوربین، عراقی‌ها را از دور زیرنظر داشتم و دانستنی‌هایم از دشمن محدود و در حد شنیدنی‌هایم بود. در اسارت، رفتارهای خوب و بدشان را شاهد بودم. دوست داشتم وقتی آزاد



اصفهان، از پادگان تیپ ۴۸ فتح عازم دزفول شدیم. برگشتنی سوار اتوبوس شوشتر شدیم. حمید صندلی کناری ام بود. بین راه جبل عاملی خاطرات آن روز را در صفحه روز دوشنبه ۱۷ آذر ۱۳۶۵ تقویمش نوشت:

امروز با سیدناصر حسینی رفتیم دزفول. روز خوبی بود. سید یک دوربین عکاسی کداک ۱۱۰ آمریکایی خرید و من یک دست لباس پلنگی. حمام هم رفتیم. ناهار من همبرگر خوردم و سید سوسیس. به اصفهان هم تلفن زدم و عصر برگشتیم واحد تخریب.

برایم جالب بود. بعد از شهادت حمید، علاقه‌ام به این کار بیش تر شد. از آن روز به بعد، من هم به ثبت خاطراتم در قالب یادداشت‌های روزانه علاقه پیدا کردم. بخشی از یادداشت‌های روزانه دوران جبهه‌ام، ارزش تعریف کردن و نوشتن نداشت، اما از حمید یاد گرفته بودم خاطرات هر روزم را بنویسم، حتی اگر این یادداشت‌ها، روزمرگی‌های طبیعی و معمولی باشد. این کار در اسارت برایم ارزش خاصی داشت. هرچند خیلی سخت بود و محدودیت داشتم، اما دنیای اسارت و زندگی بازداشتگاهی با آن همه سختی‌ها و دردهایش، پیام‌های مختلفی برای خوب بودن و خوب ماندن دارد. امیدوارم توانسته باشم دین خودم را به اسرای مفقودالائری که سال‌ها در اردوگاه‌های مخفی و مخوف تکریت، در بدترین شرایط اسارت را سپری کردند، ادا کنم.

\* پایی که جاماند، سید ناصر حسینی پور، سوره مهر، ۱۳۹۱.

در پایان سال ۱۳۶۷ دنبال فرصتی بودم تا در خلوتی به دور از چشم دیگران، نوشته‌های داخل عصایم را درآورم و در دفترچه‌ای که کاغذهایش را از برگ‌های آخر کتاب‌های ارسالی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) گیر آورده بودم، پاکنویس کنم که نشد.

روزهای آخر اسارت، شهریور ۱۳۶۹ در بیمارستان ۱۷ تموز در حبانیه این فرصت برایم پیش آمد تا روزنوشته‌هایم را در این دفترچه کوچک جیبی پاکنویس کنم. موقع آزادی، دفترچه را بین بانداژ پای مجروحم به ایران آوردم؛ یک دفترچه بیست‌برگی کوچک که سرگذشت خودم و دوستانم بود و برایم دنیایی خاطره داشت. بعد از آزادی براساس تاریخ‌ها، کدها و جمله‌های کوتاه که هرکدام گرای خاطره و اتفاق خاصی بود و به کمک حافظه‌ام شروع به بازنویسی ۱۸۷ روز از ۸۰۸ روز اسارت کردم.

همه‌اش شد همین کتابی که در دست دارید؛ پایی که جاماند. دوباره نویسی این خاطرات، به تناوب زمانی حدود ده سال طول کشید. خیلی از هم‌اسارتی‌هایم را به زحمت پیدا کردم و نکات مبهم را پرسیدم. بعضی اسامی و حوادث کامل یادم نبود و آن‌ها کمکم کردند و نوشتم تا روزهای صبوری استقامت و درد برای آیندگان بماند. کتاب را هم به گروه‌بان عراقی ولید فرحان تقدیم کردم، شاید روزی جایی که نمی‌دانم کجاست او را ببینم؛ شاید!

علاقه من به یادداشت‌های روزانه به آذرماه ۱۳۶۵ برمی‌گردد. آن روز به همراه حمید جبل عاملی، بچه

## رویدادهای پیش‌بینی نشده

### قوی سیاه

◀ فریبا رضوی



قوی سیاه رویدادی است مثبت یا منفی که محال پنداشته می‌شود، اما وقوعش پیامدهای عظیمی به دنبال دارد. نسیم نیکلاس طالب (Nassim Nicholas Taleb)، در این کتاب روشنگرانه که نقطه عطفی در حوزه تفکر مدرن به شمار می‌رود، با نثری شیوا و دلنشین، نشان می‌دهد که این رویدادهای قوی سیاه تقریباً همه مسائل مربوط به دنیای ما را توضیح می‌دهند؛ با این حال، ما و به‌ویژه متخصصان نسبت به آن‌ها نابیناییم. همچنین با پرداختن به موضوع شکنندگی و مقاوم‌بودن در برابر قوهای سیاه، به ما کمک می‌کند که این رویدادها را بهتر بشناسیم و از آن‌ها به نفع خود بهره ببریم.

ایده اصلی این کتاب، نابینایی ما نسبت به تصادفی بودن است، مخصوصاً نابیناییمان نسبت به انحراف‌های بزرگ: چرا ما - دانشمند و غیردانشمند، کله‌گنده و معمولی - تمایل داریم به جای اسکناس، پول خرد ببینیم؟ چرا با وجود این که تأثیرات عظیم رویدادهای مهم احتمالی برایمان مثل روز روشن است، مدام بر جزئیات تمرکز می‌کنیم تا بر آن‌ها؟ و در صورت پذیرفتن استدلال من، چرا مطالعه روزنامه، در اصل شناخت تو را از دنیا کم می‌کند، نه زیاد؟

کتاب قوی سیاه، تأثیر رویدادهایی که وقوعشان را محال می‌پنداشته‌ایم نوشته نسیم نیکلاس طالب، به بررسی اثرات شدید ناشی از برخی رویدادهای بسیار پیش‌بینی نشده و نادر و همچنین تمایل انسان به یافتن توضیحاتی ساده و دم‌دستی برای این رویدادها می‌پردازد. نظریه مطرح‌شده در این کتاب، بعدها به‌عنوان نظریه «قوی سیاه» معروف شد.

پیش از کشف استرالیا، مردم دنیای کهن، بی‌چون‌وچرا باور داشتند که هر قویی سفید است، چون تجربیات ایشان پیوسته این باور را تأیید می‌کرد. دیدن نخستین قوی سیاه برای چند پرنده‌شناس باید شگفتی جالبی بوده باشد؛ اما اهمیت داستان در این نیست، بلکه شکنندگی دانش ما را نمایان می‌کند و نشان می‌دهد که آموختن ما از تجربیات و مشاهدات، با چه محدودیت‌های شدیدی روبروست. فقط یک مشاهده کافی است تا گزاره‌ای کلی که دستاورد هزاران سال تماشای میلیون‌ها قوی سفید است بی‌اعتبار شود، فقط با دیدن یک قوی سیاه.

کتاب قوی سیاه (The black swan) سه ویژگی دارد: ۱. نامنتظر است، ۲. پیامدی سنگین دارد و ۳. پس از وقوع، پیش‌بینی‌پذیر می‌نماید (اما پیش از وقوع، پیش‌بینی‌شدنی نیست).





### در بخشی از کتاب قوی سیاه می خوانیم:

ما طوری رفتار می کنیم گویی قادریم رویدادهای تاریخی را پیش بینی کنیم یا حتی بدتر از آن، گویی قادریم مسیر تاریخ را عوض کنیم. مثلاً قیمت های نفت را برای سی سال آینده تخمین می زنیم، بدون آن که بدانیم حتی نمی توانیم آن را برای تابستان آینده پیش بینی کنیم. خطاهای فرایند پیش بینی ما درباره رویدادهای سیاسی و اقتصادی، چنان هولناک است که هر بار به پیشینه تجربی بشر نگاه می کنیم، باید خودمان را نیشگون بگیریم تا مطمئن شویم خواب نمی بینیم. مسئله حیرت آور، بزرگی خطاهای پیش بینی ما نیست، بلکه فقدان آگاهی ما از ناتوانیمان در پیش بینی کردن است. این مسئله موقعی پیش از هر زمان دیگری نگران کننده می شود که ما درگیر نزاع های مرگبار می شویم: جنگ ها اساساً پیش بینی نشده اند (و ما این را نمی دانیم). به خاطر همین سوء تعبیر درباره زنجیره های علیتی بین خطمشی ها و اقدامات عملی، می توانیم به لطف جهلیمان به راحتی موجب پدیدار شدن قوهای سیاه شویم، درست مثل بچه های که دارد با آتش بازی می کند.

ناتوانایی ما در پیش بینی کردن در محیط های در معرض قوی سیاه، به همراه نا آگاهی کلی از این مسئله، به معنای این است که برخی حرفه ای ها، با وجود این که فکر می کنند متخصص هستند، در واقعیت امر چنین نیستند. آن طور که رکوردها و آمار تجربی خودشان نشان می دهد، این افراد درباره موضوع مورد نظرشان، بیش تر از مردم عادی آگاهی ندارند؛ با این حال در قصه پردازی کردن درباره آن یا بدتر در غرق کردن تو در انبوهی از مدل های ریاضی پیچیده، بسیار کارکشته تر هستند. همچنین احتمال بیش تری دارد که کراوات بزنند.

\* نسیم نیکلاس طالب: قوی سیاه. ترجمه محمدابراهیم محبوب، نشر آریانا قلم.

به راحتی می توان دید که زندگی، تأثیر فزاینده چند شوک مهم است. تعیین نقش قوهای سیاه از جایی که نشستند، چندان سخت نیست. تمرین زیر را انجام بده: به زندگی ات نگاه کن. رویدادهای مهم، پیشرفت های تکنولوژی و اختراعاتی را که از زمان تولد در محیطمان اتفاق افتاده اند بشمار و آن ها را با چیزی که قبل از ظهور آن ها انتظار می رفت، مقایسه کن. چه تعداد از آن ها طبق برنامه پیش آمده اند؟ به زندگی شخصی خودت نگاه کن؛ مثلاً به انتخاب شغل یا آشنایی با همسرت، تبعیدت از سرزمین مادری ات، خیانت هایی که با آن ها روبرو شده ای، توانگر شدن یا تهیدست شدن ناگهانی ات. چند بار تا حالا این مسائل طبق برنامه اتفاق افتاده اند؟ قوی سیاه کتابی است که یک ایده پایه ای را بیان می دارد؛ به هیچ وجه بازیافت و بسته بندی مجدد افکار دیگران نیست. نوشته ای برخاسته از اندیشه است، نه گزارش علمی محض.

ترتیب این کتاب از یک منطق ساده پیروی می کند؛ از چیزی که می توان آن را ادبی نامید، شروع می شود و به سوی چیزی که می توان کاملاً علمی دانست می رود. روان شناسی عمدتاً در بخش اول و اوایل بخش دوم حضور دارد؛ حوزه کسب و کار و تجارت و علوم طبیعی عمدتاً در نیمه دوم بخش دو و در بخش سوم بررسی می شوند. بخش اول، «امبرتو اکو و کتابخانه اش که سنخیتی با کتابخانه های معمول ندارد»، عمدتاً درباره این است که ما چطور رویدادهای تاریخی و رویدادهای روزمره را درک می کنیم و چه تحریف هایی حین برداشت پیش می آید. بخش دوم، «قبول کن که نمی توانیم پیش بینی کنیم»، درباره خطاهای ما در برخورد با آینده و محدودیت های بیان شده برخی «علوم» است و همچنین درباره کاری که می توانیم برای این محدودیت ها انجام دهیم. بخش سوم، «آن قوهای خاکستری افراطستان»، عمیق تر به موضوع رویدادهای افراطی می پردازد، توضیح می دهد که چطور منحنی توزیع نرمال (آن شیادای عقلانی بزرگ) تولید می شود و ایده هایی را که در علوم طبیعی و اجتماعی تحت عنوان «پیچیدگی» جمع شده اند، بررسی می کنند. بخش چهارم، «پایان»، بسیار کوتاه خواهد بود.



## نگرش ما تعیین می‌کند که در زندگیمان چه اتفاقی خواهد افتاد شما در زندگی چه نگرشی دارید؟

◀ محمود گودرزی



هر یک از ما این وظیفه را داریم که نقشه جهان را درست کنیم. ابتدا باید ببینیم با خود چند چند هستیم؛ در این صورت می‌توانیم والدین، دوست، همسر یا کارفرمای بهتری شویم. پس اولین قدم، اتخاذ نوع نگرش ماست.

طبق تعریف دیکشنری وبستر، نگرش به‌عنوان «حالت ذهنی» تعریف شده است. شرکت‌ها و کارکنان موفق، نگرشی اتخاذ می‌کنند که در آن تغییر مثبت و چالش خوب است. آن‌ها شرایطشان را می‌پذیرند و دنبال فرصت‌ها هستند. فرصت‌ها همه‌جا هست، فقط بستگی به نگرش شما دارد. تغییر می‌تواند دشوار یا شگفت‌انگیز باشد. زمانی که می‌خواهید تصمیمی بگیرید، مطمئن باشید که نگرستان، شما را در قلمرو افراد موفق قرار می‌دهد. افراد موفق مثبت‌نگر هستند و به خودشان ایمان دارند. آن‌ها متعهد هستند و به راحتی تسلیم نمی‌شوند. آن‌ها مسئولیت اتخاذ نگرش خود را برعهده می‌گیرند. نگذارید نگرش، خودش را بر شما تحمیل کند.

مادری پس از یک روز سخت و طاقت‌فرسای کاری، می‌خواست چند دقیقه استراحت کند، اما دخترش برای زمان استراحت مادر برنامه دیگری ریخته بود. دختر با خواهش گفت: «برایم قصه بگو مامان.» مادر در جواب گفت: «بگذار مامان کمی استراحت کند، بعد با خوشحالی برایت قصه می‌گویم.» اما دختر همچنان پافشاری می‌کرد که مادرش برایش قصه بگوید. مادر برای این که چند دقیقه زمان ارزشمند بخرد، جلد پشت یک مجله را ریزریز کرد. تمام جلد، نقشه جهان بود. سپس از دختر خواست که تکه‌های کاغذ را کنار هم بگذارد تا برایش قصه بگوید. اندکی بعد دختر گفت که تصویر را درست کرده است. مادر با تعجب، تصویری از جهان را دید که از تکه‌های کنار هم تشکیل شده بود. مادر از دخترش پرسید که چگونه این تکه‌ها را کنار هم قرار داده است؟ دختر هم در جواب گفت: «مامان ببین، پشت جلد، تصویر یک دختر بچه است. من تکه‌های تصویر دختر بچه را کنار هم گذاشتم که از این طرف هم نقشه جهان درست شد.»



ما می‌توانیم با الهام گرفتن از کسانی که بر موانع غلبه کرده‌اند، نگرشمان را بهبود بخشیم.

ال کپتن<sup>۱</sup>، نام دیوار گرانیتی در پارک ملی یوسمیت در کالیفرنیاست که ۳۷۰۰ فوت (دوسوم یک مایل) ارتفاع دارد. مارک ولمن، اولین معلول در جهان بود که از ال کپتن بالا رفت. وقتی مارک بالای دیوار رسید، خبرنگاران از او پرسیدند که چگونه این کار را انجام داد؛ او در جواب گفت: «من هیچ وقت تصور نکردم که ارتفاع دیوار دو سوم مایل است، بلکه همواره تصورم این بود که دیوار هفت هزار اینچ (بر مبنای واحد کوچک‌تر) ارتفاع دارد.»

\* برگرفته از کتاب هنوز به اوج نرسیدی، هاروی مکی، مترجمان: دکتر اسلام کریمی / دکتر گودرز علی‌بخشی، لوح زرین، ۱۴۰۰

۱. El Capitan

نگرش خوب منتهی به نتایج خوب، نگرش مطلوب منتهی به نتایج مطلوب و نگرش ضعیف منتهی به نتایج ضعیف می‌شود. همه ما مسئول شکل‌گیری زندگی خود هستیم و شکل زندگی ما به واسطه نگرش ما تعیین شده است. نگرش ذهنی شما دروازه‌ای دوطرفه در مسیر زندگی است. این دروازه (نگرش) می‌تواند فقط از یک سو به سمت موفقیت باز شود یا این که از سوی دیگر به سمت شکست.»

موفقیت و خوشحالی به میزانی که به نگرش وابسته است، به همان اندازه به منابع و نقاط مثبت بستگی دارد. برای پرورش دادن ذهنیت مناسب، این مفاهیم را در مرکز توجه خود قرار دهید:

• **کنترل:** تنها کنترلی که در زندگی دارید، روی خودتان است؛ یعنی روی افکار، کنش‌ها، واکنش‌ها و رفتار خودتان. روی چیزی که اشراف و کنترل ندارید، حساسیت به خرج ندهید. روی چیزی تمرکز کنید که در حیطه کنترل شماست.

• **مثبت‌نگری:** زمانی که می‌بینید افکار منفی در حال غالب شدن است، دست نگه دارید و در عوض از خود پرسید که بهترین و بدترین حالت ممکن چه می‌تواند باشد و در ادامه، واکنش‌تان را طبق آن تنظیم کنید. با افراد مثبت‌نگر معاشرت کنید و ببینید که نگرش‌تان چگونه تغییر می‌کند.

• **نتایج:** به راحتی می‌توان در چرخه و الگوهایی قرار گرفت که بر روند کار تأکید دارد تا نتیجه. قوانین را یاد بگیرید، اما طوری آن‌ها را به کار ببندید که در راستای اهدافتان قرار گیرد.

• **سپاسگزاری:** اگر به داشته‌های خوب فکر کنید، مثبت‌اندیش می‌شوید. هر روز برای مدتی به سلامتی، خانواده و دوستان و امکاناتی فکر کنید که دارید و توجه خود را صرفاً معطوف به نداشته‌هایتان نکنید.

• **الگو:** به یاد داشته باشید که شما برای اطرافیان الگو می‌شوید. نگرش‌ها مسری است و با داشتن نگرش مطلوب، مورد استقبال همگان قرار می‌گیرید.

خبر خوب این که هر کسی می‌تواند نگرش خود را بهبود بخشد؛ چیزی که همواره اتفاق می‌افتد. پس



## چگونه صحبت کنیم تا روی دیگران اثر بگذاریم؟

رضا باقری

شما در جمع‌های دو تا چند ده نفره چگونه بیانی دارید: به راحتی صحبت می‌کنید؟ خجالت می‌کشید؟ در مدرسه و دانشگاه با این موضوع چگونه مواجه می‌شدید؟ بیان خوب به انسان کمک می‌کند تا در ارتباط با دیگران موفق تر باشد. بارها دیده‌ایم در جمع‌ها یک نفر بیان بهتری نسبت به بقیه دارد و می‌تواند روی اطرافیان خود تأثیر بگذارد. این قبیل افراد مورد توجه گروه هستند و همه منتظر صحبت‌های او می‌شوند. شاید این افراد دوره فن بیان ندیده باشند، اما به راحتی دیگران را تحت تأثیر کلام خود قرار می‌دهند. شاید بخشی از آن به استعداد بستگی داشته باشد و شرایط تربیتی‌اش. اما می‌توان با مطالعه و دیدن دوره، نیازهای خود را در این زمینه برطرف کرد. در این جا تعدادی از کتاب‌های فن بیان معرفی می‌شوند. به هر کدام از این‌ها که دسترسی داشته باشید، تا حدود زیادی شما را در این زمینه تقویت می‌کنند. البته توجه داریم که بیان، مهارت است و مثل هر مهارتی در سایه تمرین مداوم در ما تقویت می‌شود.



### ۱. آداب سخنرانی

کتاب آداب سخنرانی از بهترین کتابی‌هایی است که در زمینه فن بیان نوشته شده است. این کتاب را دلیل کارنگی در سال ۱۹۶۲ منتشر کرده است. هدف این کتاب، آموزش مهارت‌های سخنرانی حرفه‌ای و اثربخش است. با مطالعه این کتاب، اعتماد به نفس و شهامت خود را تقویت می‌کنید و مهارت‌های لازم برای آمادگی در سخنرانی را فرا خواهید گرفت. سرفصل‌های کتاب:

فصل اول: تقویت جرئت و اعتماد به نفس

فصل دوم: افزایش اعتماد به نفس از طریق سخنرانی

فصل سوم: خطابه‌های سخنرانان مشهور

فصل چهارم: طریقه رشد و تقویت حافظه

فصل پنجم: ایراد یک سخنرانی موفق

فصل ششم: رمز توفیق در ایراد یک سخنرانی

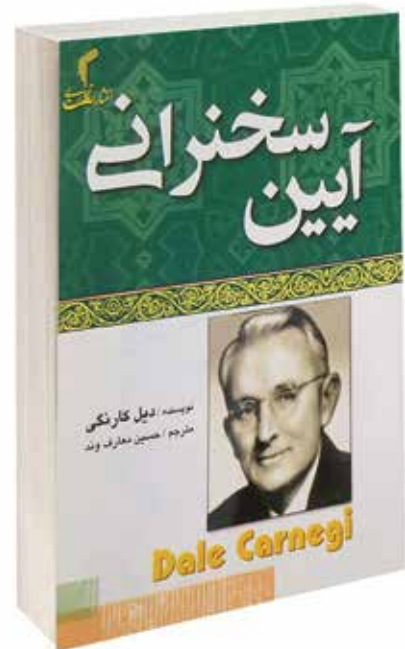
فصل هفتم: حضور و شخصیت ناطق

فصل هشتم: چگونه سخنرانی را آغاز کنید

فصل نهم: پایان یک سخنرانی

فصل دهم: مقصودتان را واضح بیان کنید

فصل یازدهم: جلب توجه شنوندگان



## ۲. اصول سخنرانی و فن بیان به روش TED

کتاب اصول سخنرانی و فن بیان به روش TED، نوشته کریس اندرسون، مدیرعامل تد، در سال ۲۰۱۶ به عنوان یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های نیویورک تایمز شناخته شد.

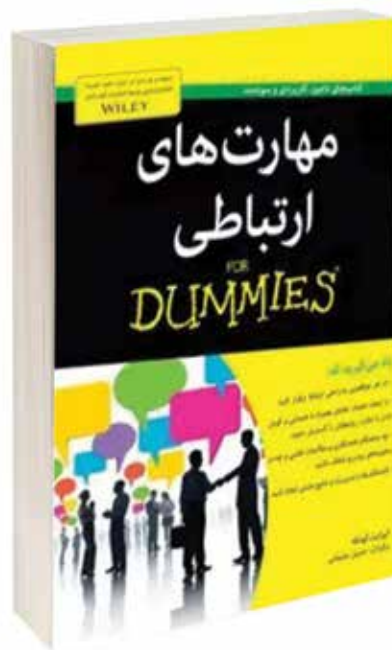
این راهنمای رسمی تد در زمینه ارتباطات مؤثر در قرن ۲۱، با استفاده از تجربیات نویسنده و همکاری با سخنرانان مشهور، روش‌ها و تکنیک‌هایی را به اشتراک می‌گذارد که در سخنرانی‌ها و ارائه‌ها تأثیرگذاری بیش‌تری دارند. این کتاب برای همه افرادی که می‌خواهند ارائه‌های مؤثری داشته باشند، بسیار توصیه می‌شود.



## ۳. مهارت‌های ارتباطی

کتاب مهارت‌های ارتباطی از الیزابت کونکه، به صورت جامع و عملی به خوانندگان کمک می‌کند تا مهارت‌های فن بیان و ارتباطی خود را بهبود بخشند.

با استفاده از زبانی ساده و روان، این کتاب به مهارت‌های صحبت کردن، گوش دادن فعال، مدیریت ارتباطات و تقویت روابط اجتماعی می‌پردازد. با خواندن این کتاب، خوانندگان می‌توانند به راحتی در هر موقعیتی ارتباط برقرار کنند، اعتماد را ایجاد و روابط مؤثرتری را تجربه کنند و توانایی مدیریت سوء تفاهات و ایجاد نتایج مثبت را بهبود بخشند.





## قدر خرده‌نوشته‌هایمان را بدانیم

حسین حسینی نژاد



### ذره را تا نبود همت عالی حافظ طالب چشمه خورشید درخشان نشود

نوشتن، خودمان را سرزنش نکنیم. اما آیا می‌توان تغییری هم در این رویه داد؟ تجربه می‌گوید می‌شود. همان‌طور که بالاخره بخت برخی از کارهای در نوبت قرار گرفته را باز می‌کنیم و انجامش می‌دهیم، می‌توانیم گره نوشتن را هم باز کنیم و بنویسیم. اما چگونه؟

تصمیم بگیریم یک داستان کامل را این هفته بنویسیم، یا خاطرات زندگی‌مان را از آغاز تاکنون شروع کنیم به نوشتن، یا گزارش چندین صفحه‌ای از سفرمان را به یکباره بنویسیم؛ نمی‌شود! البته اگر گزارش اداری باشد و مجبور باشیم، راهی نداریم؛ جز آن‌که با هر خستگی و فلاکتی بنشینیم و آن را به پایان ببریم. پس تصمیم بگیرید که کل خاطرات را شروع کنید به نوشتن. با خود برنامه بگذارید که این هفته یک خاطره را شروع می‌کنم و به پایان می‌برم. حتی اگر شبی دو سه بند باشد، بالاخره به پایان می‌رسد. وقتی نوشتید، نگران خاطرات نوشته نباشید. خوشحال باشید که یک مورد را نوشتید و از نوشته‌تان لذت ببرید. آن را برای دیگران بخوانید و منتظر بازخوردهای مثبت باشید. گوشه‌تان را روی بازخوردهای منفی ببندید که تعداد این‌ها بیشتر است.

بارها با خودمان قرار می‌گذاریم که از فلان روز شروع می‌کنم به نوشتن. آن روز هم می‌رسد و می‌گذرد و ما هنوز دست به قلم یا کیبورد نبرده‌ایم. تا این‌جا اصلاً اشکالی ندارد. چون غیر از نوشتن، در کارهای دیگر هم کم و بیش همین‌طور هستیم. گرچه نباشیم بهتر است، ولی خب هستیم. مثلاً مدت‌هاست تصمیم گرفته‌ایم برویم پیش دندانپزشک، به کسی سر بزنیم، کتابی بخریم، سفری برویم، غذای خاصی بخوریم و... ولی هر بار به دلیلی عقب افتاده‌اند. کم‌تر کسی پیدا می‌شود لیستی از این کارهای عقب افتاده در ذهن یا در دفتر یادداشتش نداشته باشد.

وقتی زندگی روزمره ما چنین است و نوشتن هم جزئی از امور روزمره ماست، نباید خودمان را به خاطر این‌که چندماه یا چندسال است که می‌خواهیم بنویسیم و ننوشته‌ایم، سرزنش کنیم. بارها با افرادی برخورد کرده‌ام که همین عذاب وجدان نوشتن و سرزنش حاصل از آن، مانع شده که دست به قلم ببرند. بنابراین به دلیل تعویق افتادن





پس قدر این موفقیت را بدانید. هفته بعد یا دو هفته بعد برای خودتان فرصت بگذارید که دومی‌اش را شروع کنید. به مرور می‌بینید که چقدر نوشته دارید. این جاست که شعف آن، شما را می‌گیرد و تا مدتی ادامه می‌دهید. بازهم نگران نباشید اگر چند ماهی ننوشتید. فقط در مسیر نوشتن باشید. زندگی ما با همین افت‌وخیزها پیش می‌رود. این راهکار برای کسانی که مثل من دوست دارند بنویسند و فرصت ندارند و کارهای انباشته‌شده نمی‌گذارد، اگر نوشتن را در اولویت اول خود قرار دهند، بسیار کارساز است.

حساب کسانی که نوشتن برایشان مثل نفس کشیدن، مثل آب و مثل نور است، جداست. این افراد که حرفه‌ای می‌نویسند، از این مرحله عبور کرده‌اند. اگرچه گهگاهی آن‌ها نیز دچار یأس و کم‌کاری در نوشتن می‌شوند، اما مثل کارمندی که سر کار می‌رود و چندساعت کار می‌کند و به خانه برمی‌گردد، آنان در خانه یا محل نوشتن، سخت مشغول کار هستند. آن‌ها از مرحله تفنن گذشته‌اند و نوشتن برایشان شغل است. مگر راننده می‌تواند سر کار نرود و درآمدی داشته باشد؟ مگر فروشنده می‌تواند در خانه بنشیند و استراحت کند و حقوق بگیرد؟ آن‌ها که حرفه‌ای می‌نویسند، غیر از لذتی که از کارشان می‌برند، باید و مجبور هستند که بنویسند. اگرچه در ایران محدود هستند کسانی که از راه نوشتن تأمین معاش می‌کنند. به هر حال مسیر عاشقانه‌ای است که آنان انتخاب کرده‌اند.

پس ما که گهگاهی می‌نویسیم، ولی علاقه داریم تا بیش‌تر بنویسیم، قدر خرده‌نوشته‌هایمان را بدانیم. دستی به سر و گوششان بکشیم و متشکر باشیم که قلمی شده‌اند. از خداوند بخواهیم تداوم داشته باشند. حتی اگر یک سال هم ننوشتیم، اما راه ورودش را به زندگی‌مان همواره باز نگه داریم. اجازه دهیم گهگاهی به ما سر بزند. مطمئن باشیم اگر فضای نوشتن را برایش فراهم کنیم، به سراغمان می‌آید؛ چون او هم ما را دوست دارد، از دیدنمان لذت می‌برد و دلتنگ این است که متولد شود. پس قدر همین خرده‌خاطرات را بدانیم.

## چرخ خیاطی دوشیرنشان

◀ صابر کوهفر



می خواند بشنوم. دوست دارم تمام ترانه‌های مادر توی گوشم صدا کند. این صداها تکه‌های زندگی ره‌اشده در کوچه‌های تنگ سلنبرخانم، چمن خانم و میان سنگچینی‌های دیوارِ باغِ گلایی رضوان، کوچه‌های تنگ مغازه‌نیاز و زیر سایه بلند درخت چنار چشمه‌مظاهری است، به وقت غروبی میان سکوی سبزه‌علی که تمام زنان همسایه بودند، جز ننه من که کار همیشه بر سرش آوار بود.

دوست دارم بشنوم صدای زمزمه‌های سپرده به آن کوچه‌ها و مغازه‌ها که همیشه در آن وقت با من بودند و من آن‌ها را می‌خواندم. این‌ها زندگی‌های ره‌اشده من هستند که در شش تا نه‌سالگی مانده‌اند. دوست دارم بشنوم وقتی می‌خواند:

«گل‌پری جان

بله

بیا بریم

نمیام...»

همیشه برای من سؤال بود و از مادر می‌پرسیدم: «چرا علامت شیر روی چرخ خیاطی است؟ چرا نشانش اسب، پرنده یا فیل نیست؟» مادرم خیلی حوصله جواب دادن نداشت. من به دست او و دسته چرخ که می‌چرخید، خیره می‌شدم. مادر همین جوری برای این‌که از سرش وا کند، جواب می‌داد: «چون شیر سلطان جنگل است.» من هم خیلی او را سؤال پیچ نمی‌کردم. بیش‌تر تلق‌تلوق چرخیدن چرخ و بالاپایین شدن سوزن را دوست داشتم. دوست داشتم چرخ خیاطی مال من باشد. هیچ دلیلی هم نداشتم. شاید به خاطر صدای چرخیدنش بود یا این‌که پارگی‌ها را می‌دوخت و... هرچه بود، حالا بعد از سال‌ها چرخ خیاطی دوشیرنشان واقعاً مال من شده است.

چرخ خیاطی مادر را روی میزی جلوی چشمم گذاشتم؛ جایی که هر شب قبل از خواب، آن را یک‌بار ببینم و صداها‌ی تلق‌تلوق چرخ و ترانه‌هایی که مادر حین دوختن پاچین یا پارگی شلوار و دکمه‌های پیراهن



میان خود تقسیم می‌کردند، اصلاً نرفتم جلو که بگویم یک چیزی هم برای من باشد؛ گفتم: «من چیزی نمی‌خوام.» چون فکر می‌کردم خوشبختی و لذت در چیزهای دیگر هست؛ مثل صدای چرخیدن چرخ، گل‌های دوخته‌شده روی تاقچه، صدای ترانه‌ها. اما این شانس را داشتم که یک روز برادرم چرخ خیاطی را برایم آورد و گفت: «مادر گفته بود اینو بدیم به تو.» آن روز حس کردم تمام خوشبختی آن جاست، آمیخته به صدای ترانه‌ها؛ گویی هنوز صدا می‌کند. وقتی چرخ خیاطی را دیدم، فکر کردم من بدهکار تمام سال‌های رفته‌ای هستم که بر مادر گذشته است.

چرخ خیاطی اکنون در اتاق من هست. هر شب گوش می‌کنم به صدای ترانه‌اش.



دوست دارم هر شب قبل از خواب، صدای ترانه‌هایش را بشنوم که همیشه می‌پیچید لای تلق تلوق چرخ خیاطی. صدای چرخ و ترانه‌هایش، مثل قصه‌های آخر شب است برای خواب هر شبم.

هنوز هم هر وقت از آن کوچه رد می‌شوم، با خودم ترانه‌هایش را زمزمه می‌کنم. اصلاً برای ترانه‌هایش و به خاطر چرخ خیاطی است که به آن کوچه می‌روم. می‌روم تا آواز تلق تلوقش را بشنوم. خودم را به آن کوچه می‌زنم تا شش، هفت، هشت و نه سالگی‌هایم را پیدا کنم و بگویم که من نمی‌خواستم بزرگ شوم تا شما را پیر ببینم. شما زندگی‌های جامانده در آن کوچه‌های من هستید. چقدر این روزهایم دوست دارند فرار کنند به آن سال‌ها و مرا بدهکار این سال‌ها کنند!

مادر همیشه کار بر سرش آوار بود. هیچ وقت ندیده بودم بیکار شود، مگر وقت خواب؛ دوخت و دوز لباس‌های پنج برادر و دو خواهر، بعد پاچین‌های خودش و بعد رسیدگی به پدر. پدر که نگو! که خود به تمامی وایسته بود به مادر. هیچ جای خالی برای او نگذاشته بود؛ می‌گفت: «زن چای بریز، زن جورابم کو؟ زن شام چی داری؟ زن بخاری چرا سرد شده؟» زن، زن، زن گفتنش، تمام فضای خانه را پر کرده بود. هیچ وقت ندیده بودم مادر به آینه هم نگاه کند و سُرمه به چشمانش بکشد. گویی فراموش کرده بود که خودش را دوست داشته باشد. لذتش لایلای کار، خوردن یک استکان چای بود و تنها فرصتی برای خستگی‌هایش.

چرخ خیاطی را روی تاقچه‌ی اتاق که پارچه سفید سه‌گوش آویزان بود می‌گذاشت، با شاخه‌ای از گل‌های پیچک و گنجشکی که ساکت سر شاخه‌اش نشسته بود و هیچ وقت خیال پرواز نداشت. هوا گرم که می‌شد، گره چارقد سفیدش را باز می‌کرد و می‌زد پس‌گوشش. بعد موهای حنابسته‌اش را با نوک انگشتانش می‌زد پس‌گوشش. کارش که با چرخ تمام می‌شد، پارچه گلدوزی شده را می‌کشید روی چرخ. همیشه می‌گفتم: «ننه می‌شه چرخ خیاطی رو یادگاری به من بدی؟» می‌خندید و می‌گفت: «تو مگه دختری!»

بعد از رفتن او، وقتی خواهر و برادرها چیزمیزها را

## عکس‌ها با ما سخن می‌گویند

◀ باران سعیدی



### ▲ تفریح و بازی کودکانه

دقت کردید کودکان در هر شرایطی بازی می‌کنند. زمان و مکان برای بچه‌ها مهم نیست. کوچک‌ترین وسیله برای بازی کردن و خندیدن و هل دادن، تفریح و بازی کردن را ممکن می‌سازد. بازی، دختر و پسر هم نمی‌شناسد، فقط کافی است همسن و سال باشند. فقیر و غنی هم نمی‌شناسد، همان‌طور که شهر و روستا؛ فقط وسیله بازی باشد، دیگر بقیه‌اش جور خواهد شد. تازه اگر وسیله هم نباشد، دست خالی دنبال هم کردن هم خودش بازی محسوب می‌شود. برای بازی کردن فقط باید بچه بود.

اگر این فرغون نبود، این پنج کودک این قدر خوشحال بودند؟ شما چی فکر می‌کنید؟



### پدر و دختر

انگار در تمام دنیا، دختر یار جدانشدنی پدر است. مخصوصاً پدر در بستر بیماری یا مصدوم باشد؛ گویی دختر حامی پدر است. در این تصویر، پدر دو تکیه‌گاه دارد، عصا و دختر که به نظر می‌رسد دختر تکیه‌گاه محکم‌تری باشد. در چهره دختر، کوچک‌ترین نگرانی دیده نمی‌شود؛ برعکس، غرور خاصی در نگاه دختر نهفته است. این غرور ناشی از کنار پدر بودن و همراه او بودن است یا شکرگزاری به درگاه پرستنده خود که پدر اگرچه پای خود را از دست داده، ولی هنوز در کنارش است.

### مادر بزرگ و نوه

مثل معروف «فرزند بادام است و نوه مغز بادام» را همه شنیده‌اند. این تصویر شاید مصداق بارز این مثل باشد. این تصویر را از هر جهت که ببینید نشاط، خوشحالی و شغف سر جای خودش است. این تصویر فقط پیام شادی دارد. مادر بزرگ سعی بر خواباندن کودک ندارد. لبخند وجه غالب این تصویر است. شادی در چهره کودک به قدری موج می‌زند که لنز دوربین به خوبی از شکار آن برآمده و حق مطلب را ادا کرده است. تکمیل‌کننده این تصویر پراز شادی، رنگ قرمز است؛ رنگی که گرم و انرژی‌بخش بوده و در هر محیطی الهام‌بخش شادی، انگیزه و نشاط است. اگر فرش این تصویر، رنگ دیگری بود، این نشاط و شغف دوچندان نبود.





شنیده‌اید که آسایش بزرگان چیست؟

برای خاطر بیچارگان نیا سودن

بر کاخ دهر که آرایش است بنیادش

مقیم کشتن و دامان خود نیالودن

همی ز عادت و کردار زشت کم کردن

هماره بر صفت و خوبی نیک افزودن

ز بهر بیهوده، از راستی بری نشدن

برای خدمت تن، روح را نفرسودن

برون شدن ز خرابات زندگی بشیار

ز خود ز رفتن و پیمان‌ای نپیمودن

رهی که کمرش در پی است نپسردن

دی که قندهاش اندر پس است نکشودن

پرین اعصابی

